

نقد مقاله «بازتأملی در دلالت آیه ۳۰ سوره روم بر تغییرناپذیری فطرت»

مجید شمس کلاهی / استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی* Shams124000@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۸ - پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸

چکیده

مقاله «بازتأملی در دلالت آیه ۳۰ سوره روم بر تغییرناپذیری فطرت»، دیدگاه رایج در تفسیر این آیه را به چالش می‌کشد و به این نتیجه می‌رسد که اساساً این آیه ناظر به مسئله «ثبات یا تغییرپذیری فطرت» نیست؛ بلکه مراد آیه، نفی هرگونه «تبدیل» در «آفرینشگری» خداست و معنای آیه فطرت آن است که آفرینش خداوند، قانون‌هایی دارد که هیچ‌گاه دستخوش تبدیل نمی‌شود. این نوشته از دیدگاه رایج در تفسیر آیه ۳۰ سوره روم که این آیه را دال بر تبدیل‌ناپذیری فطرت می‌داند، دفاع می‌کند و نشان می‌دهد که این دیدگاه منافاتی با اثرپذیری فطرت از عواملی چون تعلیم، تربیت و رفتار ندارد و از تحقق تغییر در مقتضیات ذات فطری انسان نمی‌توان بر تبدیل‌پذیری هویت ذاتی فطری انسان استدلال نمود و آیات مسخ، دلالتی بر زوال فطرت در انسان‌های مسخ‌شده ندارد و اگر آیه فطرت را دال بر نفی هرگونه تبدیل از «آفریدن خدا» فرض کنیم، باز هم این آیه دلالت بر آن دارد که فطرت تبدیل‌ناپذیر است.

کلیدواژه‌ها: فطرت، سرشت، آیه فطرت، نقد تغییرناپذیری فطرت، ثبات فطرت.

صاحبان رویکرد رایج در انسان‌شناسی قرآنی معتقدند، در عین اینکه فطرت مقوم ذاتی همه انسان‌هاست، نور هدایتگر آن ممکن است بر اثر حجاب عصبان و اخلاق و ملکات غیرانسانی، کم‌فروغ و حتی خاموش گردد؛ اما ضعف یا زوال فروغ فطرت، هرگز به معنای نابودی اصل وجود آن در انسان نیست؛ چنان‌که حتی شقی‌ترین انسان‌ها که بیشترین فاصله را از خلیقات و ملکات انسانی پیدا کرده‌اند یا حتی دچار عذاب دردناک مسخ گشته‌اند، هرگز هویت فطری انسانی خویش را از دست نمی‌دهند و به غیر انسان تبدیل نمی‌گردند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۰۸؛ مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص ۹۰۲؛ جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۴-۲۸). مقاله «بازتأملی در دلالت آیه ۳۰ سوره روم بر تغییرناپذیری فطرت»، تفسیری متفاوت از آیه فطرت ارائه می‌دهد که مستلزم دگرگونی اساسی در باب شناخت فطرت و مسائل متعدد مربوط به آن در عرصه انسان‌شناسی است. وسعت و عمق تأثیرات چنین رویکردی در شناخت فطرت، اقتضا می‌کند که مقدمات و نتایج آن مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد. آنچه در پی می‌آید، تأملاتی در آرای این مقاله است.

۱. مقدمه مقاله چنین آغاز می‌شود: «بسیاری از مفسران قرآن و نویسندگان آثار مربوط به انسان‌شناسی یا فطرت و سرشت انسان، آیه ۳۰ سوره روم را دلیل بر ثبات فطرت تلقی کرده و بر اساس آن، فطرت را امری تغییرناپذیر شمرده‌اند».

تعبیر فوق، تقریری دووجهی و لغزنده از دیدگاه مشهور درباره فطرت انسان ارائه می‌دهد که از وجهی صواب و از وجهی دیگر ناصواب است؛ چراکه عموم صاحب‌نظران میان «فطرت» به معنای گونه خاص آفرینش انسان که همان «هویت ذاتی انسان» است و مستعد و مقتضی بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های خاصی در اوست، از یک سو و «فطرت» به معنای مقتضیات بینشی، گرایشی و کنشی ذات فطری انسان که ممکن است در شرایط مساعد تربیتی فعلیت یابد و شدت گیرد و نیز ممکن است بر اثر شرایط نامساعد اجتماعی و تربیتی، ضعف و زوال پذیرد از سوی دیگر، تمییز می‌دهند و آیه فطرت را دلیل بر تغییر و تبدیل‌ناپذیری «هویت ذاتی فطری انسان» می‌شمارند، نه تغییر و تبدیل‌ناپذیری «مقتضیات هویت ذاتی فطری انسان» که ضعف و زوال‌پذیر است. استاد شهید مطهری تحت عنوان «نظریه فطرت»، به روشنی دیدگاه مشهور در این باب را بیان کرده است:

نظریه فطرت این است که انسان در متن خلقت و آفرینش و قبل از آنکه عوامل اجتماعی روی او اثری بگذارد، یک سلسله اقتضاهای انسانی، تقاضاهای انسانی، جاذبه‌های انسانی به‌حسب اصل خلقت و فطرت در او هست که آن چیزهایی که بعد جنبه‌های انسانی انسان نامیده می‌شود که در حیوان وجود ندارد، مثل مذهب و اخلاق و هنر و زیبایی (این چیزهایی که از مختصات انسان است)، تقاضایش به‌حسب اصل فطرت در نهاد بشر نهاده شده. بعد وقتی وارد جامعه می‌شود، یا جامعه او را درست پرورش می‌دهد یا در جهت عکسش مسخ می‌کند؛ که البته گفته‌ایم با فطرت به‌طور کلی نمی‌شود مبارزه کرد؛ می‌شود روی فطرت را پوشاند؛ حکم فطرت را از بین برد؛ ولی خود فطرت در انسان معدوم‌شدنی نیست (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۵، ص ۹۰۱).

به نظر می‌رسد، تعبیری که مقاله مورد بررسی در مقام تقریر دیدگاه مشهور ارائه نموده، تعبیری متشابه و ابهام‌خیز است که زمینه‌ساز لغزش در نقد این دیدگاه گشته است. خلاصه آنکه بنا بر دیدگاه مشهور، فطرت به معنای «هویت ذاتی انسان» امری زوال‌ناپذیر است؛ اما مقتضیات ذات فطری انسان - به معنای بینش‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های خاصی که استعداد آن در ذات انسان است و به شرط عدم موانع، شکوفایی و تکامل می‌یابد - تغییرپذیر است و ممکن است تحت تأثیر عوامل محیطی و تربیتی، ضعف و زوال یابد.

۲. مقاله پس از ارائه تقریر دوجوهی مذکور از دیدگاه مشهور درباره مفاد آیه فطرت، به بیان لازمه این دیدگاه می‌پردازد؛ اما در بیان این لازمه نیز تعبیر مقاله، تعبیری دوجوهی و متشابه است: «برحسب تلقی یادشده، از آن جهت که فطرت امری ثابت و تغییرناپذیر است، باید ملتزم شد که عواملی همچون تعلیم و تربیت، محیط، رفتار خود فرد، رفتار دیگران و... نمی‌توانند هیچ‌گونه تغییری در آن ایجاد کنند. چنین تفسیری برای آیه، در دانش‌های مختلف انسان‌شناسی همچون علوم تربیتی و روان‌شناسی، تأثیرگذار و نتیجه‌بخش است».

تعبیر فوق نیز متشابه و مبهم است. در این موضع هم سبب ابهام، کاربرد واژه «فطرت» است بدون آنکه بیان شود مراد از آن، کدام یک از این دو امر است: «ذات فطری انسان» یا «مقتضیات ذات فطری انسان»؟ اگر از این تعبیر متشابه، چنین اراده شود: «از آن جهت که فطرت (به معنای ذات فطری انسان) امری ثابت و تغییرناپذیر است، باید ملتزم شد که عواملی همچون تعلیم و تربیت، محیط، رفتار خود فرد، رفتار دیگران و... نمی‌توانند هیچ‌گونه تغییری در آن (یعنی در ذات فطری انسان) ایجاد کنند»، چنین معنایی درست بوده و مطابق با دیدگاه رایج در تفسیر آیه فطرت است؛ اما اگر از این تعبیر متشابه چنین اراده شود: «از آن جهت که فطرت (به معنای ذات فطری انسان) امری ثابت و تغییرناپذیر است، باید ملتزم شد که عواملی همچون تعلیم و تربیت، محیط، رفتار خود فرد، رفتار دیگران و... نمی‌توانند هیچ‌گونه تغییری در فطرت (به معنای مقتضیات ذات فطری انسان) ایجاد کنند»، چنین معنایی نادرست است و نسبت دادن آن به صاحبان تفسیر رایج آیه فطرت، نسبتی نارواست؛ زیرا ایشان - چنان که در بیان استاد شهید مرتضی مطهری ذکر شد - در عین اینکه آیه فطرت را دال بر ثبات و تغییر و تبدیل‌ناپذیری ذات فطری انسان می‌دانند، هرگز تأثیر عواملی همچون تعلیم و تربیت، محیط و مانند آن را در مقتضیات ذات فطری انسان نفی نمی‌کنند؛ بلکه این مقتضیات را تغییر و تبدیل‌پذیر می‌شمارند (ر.ک: همان).

۳. مقاله در ادامه در مقام نقد تفسیر رایج آیه فطرت آورده است: «بنابر ظهور بسیاری از آیات و در مواردی به تصریح برخی از آنها، فطرت انسان نه تنها امری تغییرپذیر است، بلکه امکان زوال آن به سبب رفتارهای سوء نیز وجود دارد. بنابراین، فطرت می‌تواند تحت تأثیر عوامل یادشده قرار گیرد». حال آنکه موضوع آیه فطرت در رویکرد رایج تفسیری، عبارت است از «هویت فطری ذاتی انسان» که بنا بر استظهار رایج از آیه، محمول «تبدیل‌ناپذیر» بر آن حمل می‌شود، نه «مقتضیات هویت فطری ذاتی انسان»؛ لذا

آیاتی که نشان می‌دهند «مقتضیات هویت فطری ذاتی انسان» ممکن است به سبب رفتارهای سوء، تغییر یا زوال بپذیرد، استظهار رایج از آیه فطرت را نفی نمی‌کنند.

۴. مقاله مورد بررسی در ادامه، پرسش اصلی خود را چنین طرح نموده است: «آیا آیه فطرت، دلالت بر تغییرناپذیری فطرت دارد یا خیر؟ و تفسیر صحیح این آیه چیست؟» آن‌گاه این پرسش اصلی را به سه پرسش فرعی تفریع می‌کند: ۱. مراد از «فطرت» چیست؟ ۲. معنای «تبدیل» کدام است؟ ۳. «خلق الله» به چه معناست؟ محور اصلی مقاله به تصریح عبارات آن و با توجه به پرسش اصلی و پرسش‌های فرعی مقاله، بررسی تفسیر آیه فطرت است. اشکال پرسش اصلی آن است که به جای استفاده از تعبیر «تبدیل‌ناپذیری» که برگرفته از «لاتبدیل لخلق الله» در متن آیه و محور اساسی در تفسیر آیه فطرت است - تعبیر «تغییرناپذیری» را مطرح نموده است. شاهد و مؤید این مدعا آن است که پرسش فرعی دوم، نامنطبق با پرسش اصلی و متناسب با اقتضای تفسیری آیه، چنین طرح شده است: «۲. معنای "تبدیل" کدام است؟»؛ یعنی پرسش به جای آنکه درباره معنای «تغییر» باشد، درباره معنای «تبدیل» است که در متن آیه به کار رفته.

۵. مقاله در ادامه، احتمالات مختلف در تفسیر «لاتبدیل لخلق الله» را طرح و بررسی نموده و در نهایت، دیدگاه مختار خود در تفسیر آن را بیان کرده است. نویسنده محترم دومین احتمال در تفسیر آیه فطرت را تحت عنوان: «اخبار از تغییر و تبدیل‌ناپذیری "مخلوق"‌های خداوند» بیان کرده و آن را چنین نقد نموده است:

برخی از طرفداران تبدیل و تغییرناپذیری فطرت، با وجود عمومیت نفی تبدیل در آیه فطرت و عدم دلیل بر تخصیص آن، امکان تحقق تغییر در فطرت را دست‌کم از جهت شدت و ضعف یا غفلت و عدم التفات یا فعلیت و قوه پذیرفته‌اند. در مورد این گروه - که بعد از تفسیر مفاد آیه به تبدیل و تغییرناپذیری، مواردی را از تغییرناپذیری استثنا کرده‌اند - اشکال این است که اگر نفی تبدیل به وسیله لای نفی جنس در آیه فطرت (لاتبدیل لخلق الله) را به معنای نفی تبدیل و تغییر در فطرت دانستیم، دیگر مجالی برای پذیرش امکان تغییر فطرت از جهت شدت و ضعف یا فعلیت و قوه باقی نمی‌ماند و استثنای آن موارد، بدون دلیل است. بنابراین باید به صورت عموم قائل شویم که در فطرت هیچ‌گونه تغییری، حتی تغییر به شدت و ضعف یا فعلیت و قوه، ممکن نیست.

به نظر می‌رسد که در این موضع نیز عدم تفکیک میان فطرت به معنای «ذات فطری انسان» و فطرت به معنای «مقتضیات ذات فطری انسان» سبب لغزش در نقد دیدگاه عموم مفسران در تفسیر آیه فطرت گشته است. عموم مفسران، آنجا که می‌گویند: آیه «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» دلیل بر تبدیل‌ناپذیری فطرت است، مرادشان از «فطرت» - چنان که در بیان شهید مطهری نیز گذشت - «هویت فطری ذاتی انسان» است؛ و آنجا که می‌گویند: تغییر فطرت از جهت شدت و ضعف یا فعلیت و قوه، امری ممکن است، مرادشان از «تغییر فطرت»، تغییر در «مقتضیات هویت فطری ذاتی انسان» از جهت شدت و ضعف و فعلیت یافتن و در کمون ماندن است. بنابراین از منظر ایشان، در «عدم امکان تغییر در فطرت» به معنای «عدم امکان تغییر در هویت فطری ذاتی انسان» استثنایی وجود ندارد و ذات مقتضی و مستعد کمالات، مادام که انسان موجود است، مطلقاً

تغییرناپذیر است؛ اما مقتضیات ذات فطری انسان - اعم از مقتضیات بینشی، گرایشی و توانشی - ممکن است در عین وجود این ذات فطری، ضعف و زوال بیپذیرند.

۶ مقاله مورد بررسی، برخی تعابیر را که صاحب نظران درباره مفاد آیه فطرت بیان کرده‌اند و بر اساس این آیه قائل به تغییر و تبدیل‌ناپذیری فطرت گشته‌اند، نقل می‌کند و سپس به نقد آن می‌پردازد. در اینجا نخست آن تعابیر نقل می‌شود؛ سپس نقدهایی که مقاله مورد بررسی به این تعابیر وارد دانسته است، ارزیابی می‌گردد:

(الف) ... با فشار و تحمیل، نمی‌توان آن [فطرت] را زایل کرد؛ لذا «تغییر» پذیر نخواهد بود؛ و به عبارت دیگر، ثابت و پایدار است... (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۳۶).

(ب) فطرت قابل تبدیل نیست؛ نه خدا آن را عوض می‌کند و نه غیر خدا. خدا آن را «تغییر» نمی‌دهد؛ چون انسان را به احسن تقویم آفریده و تغییر احسن به غیر احسن، گرچه مقدور خداوند است، اما دلیلی ندارد که آن تغییر را ایجاد کند؛ زیرا مخالف با حکمت اوست؛ و غیر خداوند آن را «تغییر» نمی‌دهد؛ چون قادر بر تبدیل نیست و لذا در آیه، تبدیل با «لای» نفی جنس به طور مطلق نفی شده است... (همان، ص ۱۹۰).

(ج) ... سومین ویژگی امور فطری این است که «تغییر» و تبدیلی نمی‌پذیرند و همیشه ثابت‌اند. پس، از این آیه شریفه می‌توان سه ویژگی برای فطرت استنباط کرد: اولاً... ثانیاً... ثالثاً قابل تبدیل و تغییر نیست (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۹۲ و ۹۳).

(د) ... «لاتبدیل لخلق الله؛ در خلقت الهی تبدیل و تغییری نیست»؛ یعنی آن فطرت الهی که به انسان ارزانی داشتیم، امری است که «تغییر» پذیر نیست... (واعظی، ۱۳۸۷، ص ۹۳. همچنین رک: رجبی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۵).

(ه) عبارت «لاتبدیل لخلق الله» بر این امر تأکید دارد که این فطرت، همگانی و همه‌جایی و همه‌زمانی است؛ «تغییری» در آن نیست... (شبروانی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴).

مقاله در نقد تعابیر فوق می‌گوید: «همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در این تعبیرها، اولاً در برخی از آنها "تبدیل" در آیه شریفه، هم‌معنا با "تغییر" لحاظ شده است؛ ثانیاً "فطرت" تغییرناپذیر شمرده شده و ظاهر چنین تعبیری این است که امور فطری، از هر جهت تغییرناپذیرند».

در ارزیابی این بخش از مقاله می‌گوییم:

اولاً چنان که خود مقاله تصریح می‌کند، تعابیر فوق را صاحب نظران در بیان مفاد آیه فطرت اظهار کرده‌اند و این قرینه‌ای واضح است که نشان می‌دهد مراد از نفی تغییر در این تعابیر، نفی تبدیل و زوال است که مدلول عبارت «لاتبدیل لخلق الله» می‌باشد. البته خود مقاله نیز در سطرهای بعد متذکر می‌شود: «در ادامه برخی از همین تعبیرات، جمالتی آورده شده است که نشان می‌دهد مقصود از عدم تغییر، عدم تبدیل و عدم زوال است»؛ اما چنان که ذکر شد، قرینه واضح بر این امر آن است که این تعابیر، در مقام بیان محتوای آیه فطرت ارائه شده است.

ثانیاً نمی‌توان از اینکه در این تعابیر «فطرت» تغییرناپذیر شمرده شده است، چنین استظهار نمود که امور فطری از هر جهت تغییرناپذیرند؛ چراکه چنین استظهاری مبتنی بر این پیش فرض است که «فطرت» در همه کاربردها، بر

امور فطری (به معنای مقتضیات هویت فطری ذاتی انسان) دلالت دارد؛ حال آنکه چنان‌که گذشت، در شناخت مراد از واژه «فطرت» لازم است میان دو معنا - که هر یک ممکن است از این واژه اراده شود - تفکیک نمود و با تکیه بر قرائن تشخیص داد که در هر کاربرد، کدام معنا از «فطرت» اراده شده است: «هویت فطری ذاتی انسان» یا «مقتضیات هویت فطری ذاتی انسان».

۷. مقاله مورد بررسی، در ادامه به آیات متعددی استناد می‌کند و اظهار می‌دارد که این آیات نشان می‌دهند «فطرت الهی» در برخی انسان‌ها دچار «تغییر» شده است. متن تعابیر مقاله در این بخش از این قرار است:

... آیات فراوانی است که در آنها مشاهده می‌شود که فطرت الهی در برخی انسان‌ها دچار «تغییر» شده است. از این آیات برمی‌آید که تغییر در فطرت، نه تنها امری ممکن، بلکه در موارد بسیاری تحقق یافته است. بنابراین نمی‌توان فطرت را امری «تغییرناپذیر» شمرد. محتوای برخی از مهم‌ترین آیات یادشده چنین است: ۱. از بین رفتن فعلیت گرایش فطری به دین در نهاد برخی انسان‌ها؛ ۲. از بین رفتن فعلیت توانش ادراک حقیقت در برخی انسان‌ها؛ ۳. فراموشی یا غفلت از معاد توسط برخی انسان‌ها؛ ۴. قسی شدن برخی «قلوب»؛ ۵. مسخ برخی انسان‌ها.

در این تعابیر از مقاله مورد بررسی، اگر از «فطرت الهی»، مقتضیات بینشی، گرایشی و توانشی ذات فطری انسان اراده شود، در این صورت باید گفت: تغییرپذیری این امور، از واضحات مورد قبول عموم صاحب‌نظران قائل به تفسیر رایج آیه فطرت است و امری مورد انکار ایشان نیست تا برای اثبات آن لازم باشد به آیات متعدد (آیات دلالت‌کننده بر: ۱. از بین رفتن فعلیت گرایش فطری به دین در نهاد برخی انسان‌ها؛ ۲. از بین رفتن توانش ادراک حقیقت در برخی انسان‌ها...؛ ۵. مسخ برخی انسان‌ها) استناد شود؛ و اگر از «فطرت الهی»، همان حقیقتی اراده شود که عموم مفسران از آیه فطرت استظهار می‌کنند و این آیه را ظاهر در معنای «تبدیل و تغییرناپذیری فطرت الهی» به معنای «تبدیل و تغییرناپذیری هویت فطری ذاتی انسان که مستعد و مقتضی بینش‌ها، گرایش‌ها و توانش‌های خاصی است» می‌دانند، در این صورت هیچ یک از پنج دسته آیات مورد استناد مقاله، تغییرپذیری فطرت الهی را اثبات نمی‌کند و دلیلی علیه استظهار رایج از آیه فطرت محسوب نمی‌شود؛ زیرا موضوع آیه فطرت، ذات مستعد و مقتضی انسان است و موضوع آیات مورد استناد، مقتضیات آن ذات است که ممکن است فعلیت یابد یا در کمون باقی بماند و نیز ممکن است پس از خروج از حالت استعداد و فعلیت یافتن، ضعف و زوال پذیرد.

۸. مقاله مورد بررسی، ذیل عنوان «آیات زوال فعلیت گرایش فطری به دین در برخی انسان‌ها یا ضعف شدید آن» آورده است:

به تصریح آیه فطرت، خداوند انسان‌ها را بر اساس دین حق، یعنی هم‌جهت و موافق آن آفریده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». لازمه چنین آفرینشی این است که انسان‌ها گرایش فطری به سوی دین حق و مفاد آن داشته باشند (رک: جوادی آملی، همان، ص ۱۴۷-۱۴۹). با این حال، آیات فراوانی بسیاری از انسان‌ها را متغیر و گریزان از دین الهی می‌شمرد. تنفر و فرار ایشان از دین حق، دلالت بر از بین رفتن فعلیت فطرت یادشده یا ضعف شدید آن دارد.

نقدی که بر این سخن وارد به نظر می‌رسد، آن است که: تلقی رایج از آیه فطرت این نیست که گرایش فطری به دین در انسان‌ها، فعلیتی نامشروط دارد که ضعف و زوال‌ناپذیر است؛ بلکه تلقی آن است که انسان به گونه‌ای آفریده شده که به اقتضای ذات فطری خویش، طالب و راغب دین حق است؛ اما این اقتضا و طلب ذاتی، تنها هنگامی فعلیت می‌یابد که موانعی چون آلودگی به گناهان و اخلاق و ملکات ناشایست و مانند آن، سد راه فعلیت یافتن آن نگردد؛ اما با پیدایش موانع، چه بسا گرایش ذاتی فطری به دین، اساساً فعلیت نیابد یا پس از فعلیت‌یافتگی، دچار ضعف و زوال گردد؛ اما این بدان معنا نیست که استعداد و اقتضای ذاتی و فطری انسان برای گرایش به دین، از اساس نابود گردد؛ بلکه آنچه در انسان از بین‌رفتنی است، گرایش بالفعل به دین حق است؛ در عین آنکه طلب ذاتی انسان نسبت به دین حق، به دلیل ذاتی بودن و یگانگی با گونه خاص آفرینش انسان، سلب‌ناپذیر از اوست. بر این اساس، آیاتی که بسیاری از انسان‌ها را گریزان از دین الهی می‌شمرند، دلالتی بر تغییر و تبدیل‌پذیری فطرت الهی انسان (به معنای ذات مستعد و مقتضای امور فطری) ندارند و مستندی برای تخطئه استظهار و تفسیر رایج از آیه فطرت محسوب نمی‌شوند.

۹. مقاله مورد بررسی ذیل عنوان «آیات ناتوانی و سختی برخی قلوب» در توضیح مفاد آیات: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ، فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ...» (انعام: ۴۲ و ۴۳) آورده است: «کاربرد «لعل» در «أَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» که برای امیدواری و انتظار است... می‌فهماند که «قلوب» در ذات خود اقتضای حرکت و گرایش به طرف پروردگار را به‌ویژه در سختی‌ها دارد؛ ولی چون دچار «قساوت» شده، آن حرکت و گرایش تحقق نیافته است... این آیات می‌فهماند که قلوب در سختی‌ها اقتضای توجه به خداوند را دارد و چنین توقعی از آن هست؛ اما ممکن است به جهت «قساوت»، آن گرایش به سمت خداوند، در قلب‌ها پیدا نشود».

مقاله مورد بررسی در عبارات فوق پذیرفته است که قلب انسان در ذات خود اقتضای گرایش به پروردگار را دارد؛ اما ممکن است «قساوت» مانع پیدایش و فعلیت یافتن گرایش خداجویی در قلب گردد. این پذیرش، مستلزم تصدیق این حقیقت است که اقتضای قلب آدمی نسبت به خداجویی، حتی هنگام زوال گرایش خداجویی به سبب قساوت، ثابت است و تبدیل نمی‌پذیرد؛ زیرا این اقتضا، ذاتی قلب است و ذاتی شیء، سلب‌ناپذیر از آن است. از آنجاکه تبدیل‌ناپذیری اقتضائات فطری، همان حقیقتی است که مفسران در رویکرد رایج تفسیری از آیه فطرت تلقی می‌کنند، باید گفت مقاله مورد بررسی در بیاناتی که ذکر شد، ناخواسته معنایی را که صاحب‌نظران از آیه فطرت تلقی می‌کنند، تأیید کرده است؛ چراکه قبول ذاتیت اقتضای گرایش به پروردگار برای قلوب انسان‌ها، در واقع اذعان به زوال‌ناپذیری اقتضای گرایش به پروردگار در وجود انسان است و این همان معنایی است که صاحب‌نظران به‌عنوان «تبدیل‌ناپذیری فطرت الهی» از آیه فطرت دریافت می‌کنند.

۱۰. مقاله مورد بررسی در میان احتمالات مختلف تفسیری برای آیه فطرت و به‌ویژه جمله «لا تبدیل لخلق الله»، به برداشت رایج از آیه فطرت اشاره کرده و در تقریر آن آورده است: «احتمال دیگری که در مورد مقصود آیه بیان شده، این است که آیه اخبار از «تبدیل» ناپذیری مخلوق‌های خداوند است. بر اساس این معنا، فطرت، هرچند از جهت شدت و ضعف یا فعلیت و قوه «تغییر» پذیر است، هرگز دچار «تبدیل» نمی‌گردد و به عبارت دیگر، هرگز زایل نمی‌شود».

مقاله مورد بررسی، در مقام نقد تفسیر رایج آیه فطرت، به آیات مسخ استناد کرده است و آیات دال بر عذاب مسخ را از ادله زوال‌پذیری فطرت انسانی دانسته و در توضیح این آیات (مائده: ۶۰؛ بقره: ۶۵؛ اعراف: ۱۶۶) آورده است: «در این آیات، با تعبیر «جَعَلَ...» و «كُونُوا...» بیان شده است که خداوند گروهی از مردم را به میمون و خوک تبدیل کرده و سبب آن، صدور رفتارهایی از ایشان با عنوان "تجاوز از امر الهی در روز شنبه" (اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ) و "سرکشی از نهی خداوند" (عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ) بوده است. بنابراین، آیات یادشده دلالت دارند که رفتارهای سوء می‌تواند سبب زوال فطرت انسانی گردد».

در تعابیر فوق، اگر مراد از «زوال فطرت»، «زوال مقتضیات ذات فطری انسان» باشد، این تعابیر، نقد دیدگاه رایج در تفسیر آیه فطرت محسوب نمی‌شود؛ زیرا چنان‌که پیش‌تر بیان شد، در تفسیر رایج از آیه فطرت، این آیه مفید زوال‌ناپذیری فطرت به‌معنای زوال‌ناپذیری «ذات فطری انسان» دانسته می‌شود؛ اما اگر آیات مسخ، برای اثبات «زوال‌پذیری فطرت انسانی» به‌معنای «زوال‌پذیری هویت فطری ذاتی انسان» مورد استناد قرار گرفته باشد، در نقد این استناد گفتنی است: قرآن کریم مسخ را از جمله عذاب‌های هولناک برای عصیانگران شمرده است و اگر فرض شود که مسخ عبارت است از اینکه انسان عاصی ظاهراً و باطناً به حیوان تبدیل شود و اساساً هویت ذاتی انسانی خود را فاقد گردد، چنین تلقی‌ای از عذاب مسخ بدین معناست که انسان مستحق عذاب نابود شود و در عوض، موجود دیگری که هیچ ربطی با آن انسان عاصی معدوم ندارد و نیز هیچ درکی از انسان بودن ندارد، آفریده شود. با چنین فرضی، اطلاق «عذاب» بر «مسخ» اساساً توجیه‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا برای انسان مسخ‌شده دو حالت متصور است: قبل از تبدیل شدن به حیوان و پس از تبدیل شدن به حیوان. قبل از تبدیل شدن انسان به حیوان که عذابی رخ نداده است و پس از تبدیل شدن انسان به حیوان نیز دیگر انسانی وجود ندارد تا درک عذاب کند. بر اساس چنین تعریفی، «مسخ» به‌جای آنکه عذاب عاصی باشد، اعدام دفعی عاصی و از میان بردن زمینه تحقق عذاب است. حصر انسان مستحق عذاب به دو حالت قبل و بعد از مسخ و نفی حالت سوم برای او بدان سبب است که آیه «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَلَقْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (بقره: ۶۵) و آیه «فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ فَلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (اعراف: ۱۶۶) هم‌افق با آیه «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (نحل: ۴۰)، حاکی از آن‌اند که «مسخ» بدون واسطه، متعلق امر «کن» و اراده تکوینی الهی بوده است که با مراد عینیت دارد و به‌طور دفعی تحقق می‌یابد.

۱۱. مقاله مورد بررسی، از دیدگاه مختار خود در تفسیر آیه فطرت، به «اخبار از تبدیل ناپذیری آفرینشگری خداوند» تعبیر نموده و در استدلال بر آن، مراد از «خلق الله» را در جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» در آیه فطرت، معنای مصدری دانسته است و استظهار رایج از آیه را که در آن «خلق الله» به معنای حاصل مصدر یا اسم مفعول تلقی می‌شود، نادرست دانسته و در اثبات این امر به ادله‌ای استناد کرده است. بخش آغازین دلیل نخست مقاله در اثبات اینکه معنای «خلق الله» در آیه فطرت، معنای مصدری است، نه معنای حاصل مصدری، بدین قرار است: «نکته اول: جمله "لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ" در آیه فطرت، به منزله کبرایی کلی بعد از صغرای "فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا" است؛ به این معنا که جمله "فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا" می‌فرماید: خداوند سرشت مردم را به گونه‌ای خاص (مطابق با دین حق) آفریده است. بعد از بیان این حکم سرشت، با جمله "لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ" قاعده و قانونی کلی بیان کرده که مفاد جمله قبل (آفریدن سرشت مردم بر اساس دین حق)، یکی از مصادیق آن است».

این بیانات برای اثبات ظهور «خَلَقَ اللَّهُ» در معنای مصدری دلیلی ارائه نمی‌کند که نشان دهد اراده معنای حاصل مصدری از «خلق الله» نادرست است؛ بلکه هر آنچه در این بیانات آمده، عیناً برای توجیه ظهور «خلق الله» در معنای حاصل مصدری قابل بیان است و می‌توان برای توجیه ظهور «خلق الله» در معنای حاصل مصدری، همان بیانات را این گونه اظهار نمود:

جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» در آیه فطرت، به منزله کبرایی کلی بعد از صغرای «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» است؛ به این معنا که جمله «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» می‌فرماید: سرشت مردم، مخلوق خاص خداوند است که خداوند وجود مردم را بر پایه آن بنا نهاده و آفریده است. بعد از بیان این حکم سرشت، با جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» به معنای «لَا تَبْدِيلَ لِمَخْلُوقِ اللَّهِ» (مخلوق خداوند تبدیل پذیر نیست)، قاعده و قانونی کلی بیان کرده است که جمله قبل (یعنی فطرت الله، مخلوق خاص خداوند است) بیانگر یکی از مصادیق آن است؛ یعنی حکم «تبدیل ناپذیری» که در کبرای کلی «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (مخلوق خداوند، تبدیل پذیر نیست) برای همه مخلوقات خداوند اثبات شده است، برای فطرت هم که مخلوق خاص خداوند است، اثبات می‌شود.

بخش دوم دلیل نخست مقاله در اثبات اینکه معنای «خلق الله» در آیه فطرت معنای مصدری است، نه معنای حاصل مصدری، بدین قرار است:

... اگر خداوند بعد از بیان جمله «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، درصدد بیان حکمی در خصوص فطرت انسان بود، نه بیان قاعده و قانونی کلی، باید به جای جمله «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، با استفاده از ضمیر «ها» می‌فرمود: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لَهَا» تا بفهماند همان فطرت، چنین خصوصیتی دارد که قابل «تبدیل» نیست؛ نه آنکه با استفاده از اسم ظاهر و ترکیب کلی «خلق الله» بفرماید: «... لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». بنابراین، مقصود از «خَلَقَ اللَّهُ»، خصوص فطرت انسان نیست و هر «خلق الله»ی را شامل می‌شود.

این بخش از مقاله، معنای مصدری برای تعبیر «خلق الله» در آیه فطرت را بر معنای حاصل مصدری ترجیح

می‌دهد؛ اما دلیل قانع‌کننده‌ای برای محذوریت ادبی یا عقلی اراده‌ معنای حاصل‌مصدری از «خلق الله» ارائه نمی‌دهد. برای درک خدشه‌پذیری این بیان مقاله که «اگر از خلق الله، معنای حاصل‌مصدری مراد بود، لازم بود به جای جمله "لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ"، با استفاده از ضمیر "ها" بفرماید: "فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لَهَا" تا بفهماند همان فطرت، چنین خصوصیتی دارد که قابل تبدیل نیست»، کافی است توجه شود که اظهار به جای اضمار (کاربرد اسم ظاهر به جای ضمیر) را فواید مختلفی است. در اینجا با فرض مراد بودن معنای حاصل‌مصدری از «خلق الله»، فایده‌ تعبیر «لاتبدیل لخلق الله» در مقایسه با تعبیر «لاتبدیل لها» آن است که تعبیر نخست، حکم تبدیل‌ناپذیری را با تأکید بیشتری برای «فطرت الله» اثبات می‌کند؛ تأکیدی که تعبیر «لاتبدیل لها» فاقد آن است. در جمله «لاتبدیل لخلق الله»، مخلوقیت «فطرت» برای «الله» - که در تعبیر «فطرت الله» بیان گشته - تکرار شده است و تأکید بر مخلوقیت «فطرت» برای «الله»، مقهوریت این مخلوق در قبال اراده‌ خالق خویش و نفوذ و تخلف‌ناپذیری حکم «لاتبدیل» از جانب «الله» را در مورد این مخلوق خاص افاده می‌کند.

در رویکرد رایج تفسیری، «فطرت الله» به معنای حاصل‌مصدری است؛ زیرا در آیه فطرت، امر شده است به اقامه‌ وجه به سوی «دین»، که «فطرت الله» نماینده‌ آن است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰) و «فطرت» در این تعبیر، منصوب از باب «اغراء» است که مفاد آن، امر به ملازمت با فطرت است. برای نمونه، صاحب‌کشاف آورده است: «فِطْرَتَ اللَّهِ أَى الزُّمُوَا فِطْرَةَ اللَّهِ، أَوْ عَلَيكُمْ فِطْرَةَ اللَّهِ» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۷۹) (همچنین ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ مراغی، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۴۵). بر این اساس نمی‌توان برای ظهور «فطرت» در معنای مصدری، وجه موجهی تصویر کرد؛ زیرا «فطرت» به معنای مصدری، به معنای کیفیت و نوع آفرینشگری خداوند است و با فرض مراد بودن چنین معنایی، آیه فطرت آدمی را امر می‌کند که خود را ملازم با کیفیت صدور خلاق از ذات مقدس پروردگار قرار دهند، حال آنکه کیفیت صدور خلاق از ذات الهی، برای عموم آدمیان امری قابل ادراک نیست که بتوانند خود را ملازم آن قرار دهند. با تأمل در این نکته، رجحان و دست‌کم، روایی ظهور «خلق الله» در معنای حاصل‌مصدری آشکار می‌گردد؛ چراکه ظاهر آن است که «لاتبدیل لخلق الله» ناظر به «فطرت الله» و مُبَيَّنِّ حَکْمِ آن می‌باشد و بر این اساس، راجح آن است که همچون «فطرت الله» که ظاهر در معنای حاصل‌مصدری است، از «خلق الله» معنای حاصل‌مصدری تلقی شود تا تناسب معنایی «مُبَيَّنِّ» با «مُبَيَّنِّ» حفظ شود. بر این اساس مفاد آیه فطرت، تحریض آدمی به ملازمت با شناخت‌ها، رهنمودها و گرایش‌هایی است که خداوند در فطرت انسان (فطرت به معنای مخلوقی که خداوند آن را به‌گونه‌ای خاص آفریده و واجد اوصاف و آثار وجودی خاصی قرار داده) به ودیعت نهاده است.

۱۲. مقاله برای آنکه نشان دهد نمی‌توان مراد از «خلق الله» در آیه فطرت را «مخلوق‌های خداوند» دانست، آورده است: «با توجه به شمول و کلیت تعبیر «خلق الله»، اگر مقصود از این تعبیر را مخلوق‌های خداوند (معنای دوم: حاصل مصدر یا مصدر به معنای اسم مفعول) بدانیم، مفاد جمله «لَا تُبَدِّلُ لَخَلْقِ اللَّهِ» مفادی باطل و ناپذیرفتنی می‌گردد؛ چراکه در عالم واقع، مواردی بیشمار و انکارناپذیر از وقوع تغییر و تبدیل در آفریده‌های خداوند، مشاهده می‌شود».

مقاله برای اثبات وقوع تبدیل در آفریده‌های خداوند، به آیه «... لَأْمُرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ...» (نساء: ۱۱۹) استناد کرده و آورده است:

در آیه «وَأَلْمِئْتُهُمْ وَ لَأْمُرَنَّهُمْ وَ لَأْمُرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ...» (نساء: ۱۱۹)، امکان تغییر دادن مخلوق‌های خداوند، امری مسلم و مفروغ‌عنه لحاظ شده است. در این آیه، برخلاف آیه فطرت، «خلق الله» به معنای مخلوق است؛ زیرا روشن است که مردم نمی‌توانند در فعل آفریدن خداوند تغییری ایجاد کنند؛ بلکه می‌توانند در مخلوق و آفریده او تغییر ایجاد کنند. بنابراین، با توجه به وقوع تغییر و تبدیل در آفریده‌های خداوند، نمی‌توان «خلق» را به معنای «آفریده و مخلوق» (معنای دوم) دانست و باید آن را به «آفریدن» (معنای اول) معنا کرد.

در نقد این بیانات گفتنی است: اگرچه آیه «... لَأْمُرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ...» (نساء: ۱۱۹) بر تغییرپذیری آفریدگان خداوند دلالت می‌کند، اما تغییرپذیری مخلوقات که در این آیه مورد اشاره قرار گرفته، غیر از تبدیل‌پذیری آنهاست و این تفاوت، مورد قبول مقاله مورد بررسی است و ذیل عنوان «مقصود از تبدیل» بدان تصریح نموده است:

برخی لغت‌شناسان، تبدیل را به «تغییر» (به‌عنوان نمونه: جوهری، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۳۲؛ فیومی، بی‌تا، ص ۳۹؛ ابن‌فارس، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۰) و برخی دیگر به «جایگزینی و بذل کردن چیزی به جای چیز دیگر» (به‌عنوان نمونه: عسکری، بی‌تا، ص ۲۳۳؛ ابن‌سیده، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۳۸) معنا کرده‌اند. برخی دیگر از اهل لغت نیز تصریح کرده‌اند که «تبدیل» برای بیان هر کدام از آن دو معنا به کار می‌رود (راغب اصفهانی، همان، ص ۱۱۱). روشن است که معنای اول، بر هر گونه تغییری همچون تغییر در جهات شدت و ضعف، فعلیت و عدم فعلیت، و حتی کیفیاتی چون رنگ، بو و... صادق است؛ اما معنای دوم، تنها بر موردی صدق می‌کند که چیزی از اساس برداشته و چیزی دیگر جایگزین آن گردد. با بررسی آیات، می‌توان گفت که برخی موارد کاربرد تبدیل و مشتقات آن (باب تفعیل) در قرآن کریم، متعین در معنای دوم (جایگزینی) است. البته در برخی دیگر، احتمال معنای اول (تغییر) نیز وجود دارد؛ ولی با توجه به متبادر از ماده «تبدیل» (ب د ل) می‌توان گفت که همان موارد نیز ظاهر در معنای جایگزینی چیزی به جای چیز دیگر است و نه مطلق تغییر.

۱۳. مقاله در پایان، معنایی را که برای «لاتبدیل لخلق الله» اختیار کرده است، چنین توضیح می‌دهد:

مقصود از «لَا تُبَدِّلُ لَخَلْقِ اللَّهِ» این است که آفریدن خداوند و قانون‌های او در آفریدن، هرگز دچار تبدیل نمی‌گردد؛ پس آفریدن فطرت بر طبق دین حق نیز دچار تبدیل نمی‌شود. به تعبیر روشن‌تر، این‌گونه نیست که فطرت برخی انسان‌ها را بر طبق دین حق بیافریند؛ ولی در مورد برخی دیگر، این کار را انجام ندهد. چنین

معنایی شبیه این است که بگوییم «فرایند تولید» فلان کارخانه، از جهت تجهیز محصولاتش به ابزارهای خاص، هرگز دچار «تبدیل» نمی‌گردد؛ یعنی تمام محصولاتش را در مرحله تولید، مجهز به آن ابزار می‌کند و این‌گونه نیست که حتی یک مورد از محصولاتش، مجهز به آن افزوده نباشد. روشن است که این تبدیل‌ناپذیری در فرایند تولید (خلق)، منافات ندارد که ابزار محصول بعد از تولید، دچار تبدیل و زوال گردد و آن ابزار افزوده‌شده از بین برود. بنابراین، آیه مورد بحث، تنها ناظر به مرحله آفرینش موجودات توسط خداوند - از جمله ناظر به مرحله تجهیز تمام انسان‌ها به فطرت مطابق با دین - است و هرگز دلالت ندارد که مخلوق‌های او (از جمله فطرت) بعد از آفریده شدن، دچار تغییر و تبدیل نمی‌گردند.

مقاله به دلالت تعبیر فوق برای رابطه خداوند خالق با مخلوقاتش، دو مرحله متمایز فرض کرده است که عبارت‌اند از: الف) مرحله آفرینش موجودات؛ ب) مرحله بعد از آفریده شدن؛ و در پی تصویر این دو مرحله، خالقیّت خداوند را مختص به مرحله نخست - که آن را «مرحله آفرینش» خوانده است - می‌داند و بر اساس این تفکیک، نتیجه می‌گیرد که «تبدیل‌ناپذیری آفرینشگری خداوند»، مختص مرحله آفرینش است، نه مرحله بعد از آفریده شدن. این بدان معناست که خالقیّت خداوند تنها در بدو آفرینش موجودات و در مقام حدوث مخلوقات، فعلیت دارد؛ اما در مرحله پس از حدوث موجودات، یعنی مرحله بقا، خداوند دیگر آفرینشگر بندگان نیست و خالقیّت او نسبت به مخلوقاتش، فعلیت ندارد و به همین سبب است که تبدیل‌ناپذیری در آفرینشگری و خالقیّت خداوند، مختص مرحله حدوث مخلوقات است که خداوند در آن مرحله، واجد خالقیّت بالفعل است؛ اما در مرحله بقای موجودات، خالقیّتی وجود ندارد که تبدیل‌ناپذیر باشد. چنین تصویری از خالقیّت خداوند، ناخواسته منطبق بر دیدگاه مشهور معتزله در باب خالقیّت خداوند است و با شناختی که قرآن کریم در این باره ارائه می‌دهد و فلاسفه و متکلمین شیعی آن را تبیین نموده‌اند، مخالفت دارد. به قول استاد شهید مرتضی مطهری: «مخلوق، در حدوث و بقا نیازمند به خالق است؛ در بقا و در تأثیر، همان اندازه نیازمند است که در حدوث. جهان عین فیض، عین تعلق، عین ارتباط، عین وابستگی و عین از اوایی است» (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۲۷). خلاصه آنکه: اگر «لاتبدیل لخلق الله» را به معنای تبدیل‌ناپذیری در آفرینشگری خداوند فرض کنیم، با عنایت به استمرار خالقیّت خداوند نسبت به مخلوقاتش، مادام که مخلوقی وجود دارد، تبدیل‌ناپذیر خواهد بود.

نتیجه‌گیری

۱. دیدگاه تغییر‌ناپذیری فطرت بر اساس آیه ۳۰ سوره روم، دیدگاه رایج میان مفسران و نویسندگان در باب انسان‌شناسی است که منافاتی با اثرپذیری فطرت (فطرت به معنای مقتضیات هویت فطری انسان) از عواملی چون تعلیم، تربیت و رفتار ندارد.
۲. نکات مطرح‌شده در مقاله «باز تأملی در دلالت آیه ۳۰ سوره روم بر تغییر‌ناپذیری فطرت»، جهت رد یا تضعیف رویکرد مشهور در تفسیر آیه فطرت، وافی به مقصود نیست و از تحقق تغییر در مقتضیات ذات

فطری انسان از جهت «شدت و ضعف» و «فعلیت و قوه» نمی‌توان بر تبدیل‌پذیری هویت ذاتی فطری انسان استدلال نمود؛ بنابراین نمی‌توان با استناد به گروه‌های متعددی از آیات که بر وقوع تغییر در مقضیات ذات فطری انسان دلالت دارد، تبدیل‌پذیری ذات فطری انسان را اثبات نمود و آیات مسخ - که مسخ را یکی از عذاب‌های سخت الهی معرفی می‌کنند - دلالتی بر زوال فطرت (فطرت به معنای ذات فطری انسان) در انسان‌های مسخ‌شده ندارند و اساساً فرض زوال هویت ذاتی فطری انسان به سبب مسخ، با عذاب بودن مسخ، ناسازگار است.

۳. اگر آیه فطرت را بنا بر مختار مقاله مورد بررسی، دال بر نفی هرگونه تبدیل از «آفریدن خدا» فرض کنیم، باز هم به رغم نتیجه‌ای که مقاله مورد بررسی درصدد اثبات آن است، این آیه دلالت بر آن دارد که فطرت (فطرت به معنای مخلوقی که به گونه‌ای خاص آفریده می‌شود)، تبدیل‌ناپذیر است؛ زیرا اولاً خالقیت الهی نسبت به مخلوق خود، مادام که مخلوق موجود است، امری مستمر و سلب‌ناپذیر از مخلوق است؛ و ثانیاً حدوث و استمرار وجود مخلوق - که سراسر وجودش چیزی جز تعلق نسبت به خالق نیست - ظهور خالقیت مستمر و لاینقطع الهی است؛ در نتیجه، لازمه تبدیل‌ناپذیری خالقیت الهی، تبدیل‌ناپذیری مخلوق آن است.

منابع

- ابن سیده، علی بن اسماعیل، بی‌تا، *المحکم و المحيط الاعظم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد، بی‌تا، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۲، *فطرت در قرآن*، چ هفتم، قم، مرکز نشر اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، بی‌تا، *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بی‌تا، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، دارالقلم.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۱، *انسان‌شناسی*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف*، بیروت، دارالکتاب العربی.
- شبروانی، علی، ۱۳۷۶، *سرشت انسان*، قم، معاونت امور اساتید.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- عسکری، حسن بن عبد الله، بی‌تا، *الفروق فی اللغة*، بیروت، دارالآفاق الجدیده.
- فیومی، احمد بن محمد، بی‌تا، *المصباح المنیر*، چ دوم، قم، مؤسسه دار الهجره.
- مراغی احمد بن مصطفی، بی‌تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *بیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۹، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- واعظی، احمد، ۱۳۸۷، *انسان از دیدگاه اسلام*، چ نهم، تهران، سمت.